

در جست‌وجوی معنا

چگونه زندگی کنیم؟

اُسوالد هِنفَلینگ

ترجمه

امیرحسین خداپرست

غزاله حجتی



شیرکردن

فهرست

۵	یادداشت مترحمان
۷	مقدمه
۱۳	فصل اول رنج
۱۵	۱. «ما درد را احساس می‌کنیم اما بی‌دردی را نه»
۱۹	۲ «بوسان میان درد و ملال»
۲۳	۳ آیا برخی زندگی‌ها بدتر از برخی دیگرند؟
۲۶	۴ ارزش رنج
۲۸	۵ نتیجه
۲۹	فصل دوم هدف
۳۰	۱. پرسش «چرا؟» وسایل و اهداف
۳۴	۲ «هدف دیگر حداد نیست»
۳۸	۳ از چشم اوریماندیاس
۴۱	۴ چرخه بی‌پایان سل‌ها
۴۳	۵ رفتن و رسیدن
۴۷	۶ آیا زندگی پوچ است؟
۵۱	۷ علاج طبیعت
۵۴	۸ زندگی هدفدار و تبدیل‌های آن

۱۶۹	فصل هشتم هومو ساپینس
۱۶۹	۱ «حیوان سیاسی»
۱۷۳	۲ زندگی عقلانی
۱۸۰	۳ زندگی محققانه
۱۸۴	۴ زندگی ریایی شاحتی
۱۸۸	۵ لذت‌های «والا تر»
۲۰۰	۶ زندگی اخلاقی
۲۰۴	۷ مردان و ریان
۲۱۳	۸ نتیجه
۲۱۷	فصل نهم حوشحتی و میل
۲۱۷	۱ میل و ارضا
۲۲۱	۲ امیال بالفعل و بالقوه
۲۲۸	۳ میل و «اصل بیشترین حوشحتی»
۲۳۴	۴ حوشحتی و حقیقت
۲۳۸	۵ حوشحتی و وطیعه
۲۴۷	فصل دهم من کیستم؟
۲۴۷	۱ فرد و جامعه
۲۵۲	۲ «انسان خود را می‌سازد»
۲۵۸	۳ آرادگی و دلیل
۲۶۶	۴ صادق بودن با خود
۲۶۸	۵ محدودیت‌های دلیل
۲۷۲	۶ هومولودیس
۲۸۳	نمایه

۶۳	فصل سوم حدا
۶۳	۱ انسان بی‌اهمیت
۶۹	۲ هدف حدا و مسئله شر
۷۶	۳ زندگی پس از مرگ
۷۹	۴ معنا و تقویم دینی
۸۱	فصل چهارم مرگ
۸۳	۱ آیا مرگ پایان راه است؟
۸۸	۲ تسلای طبیعت
۹۳	۳ آن‌گاه که مرگ درمی‌رسد
۹۵	۴ مرگ و دیگر صورت‌های بودن
۱۰۱	۵ مرگ و حویب زندگی
۱۰۹	۶ مرگ و میل به زندگی
۱۱۵	۷ نتیجه معنای مرگ
۱۱۷	فصل پنجم ارزش زندگی
۱۱۷	۱ «تقدس» زندگی
۱۲۸	۲ ارزش انسان و دیگر موجودات
۱۴۱	فصل ششم خودشکوفایی
۱۴۷	فصل هفتم طبیعت
۱۴۷	۱ باغ عدن
۱۴۹	۲ «انسان مصوعی و عواطف تصعی»
۱۵۵	۳ پیش از ریان، پس از ریان
۱۶۱	۴ «آیا باید حوامع را برانداحت؟»
۱۶۳	۵ ارزش طبیعت

مقدمه

موافقتی با هم نداریم چونان پرندگان مهاجر دانش عریری هم نداریم
حامانده و دیرهنگام خود را بر ناده‌ها افکندیم؛ برکه‌ای که بر آن فرود
آمدیم ما را حوشامد بگفت شکفتگی و روال‌مان به یک آن است
(رایبر ماریا ریلکه، مرثیه‌های دوئینوا)

معنای زندگی چیست؟ این پرسش می‌تواند واکنش‌هایی متفاوت
برانگیزد برخی آن را مهم‌ترین پرسش‌ها می‌دانند، پرسشی که فیلسوفان،
اگر می‌خواهند شایسته حرفه‌شان نباشند، ناید به آن بپردازند برخی دیگر
سهل‌گیرانه لحمد می‌رسند و شک دارند که چنین پرسش‌هایی فایده چیدانی
داشته باشد ناید نکته‌ای را به سود دیدگاه دوم گفت نباید تصور کنیم
پرسشی که مهم به نظر می‌رسد، پاسخی هم دارد یا حتی معنادار است
داستانی دربارهٔ سیلیوس^۲ آهنگساز هست که می‌گوید او به همراه دوستی
به نسحه‌ای صطشده از سمفونی‌اش گوش می‌داد وقتی آن دوست عاقت
پرسید «معنای این سمفونی چیست؟»، آهنگساز ما هیچ پاسخی را بهتر از
این بیافت که بگوید «دوباره بچشش کن»

1 Rilke, R M (1986) *Duino Elegies*, J B Leishman and S Spender (trans), Hogarth Press - (۱۹۲۶-۱۸۷۵) - م

2 S belius آهنگساز شهسز فلامندی (۱۸۶۵-۱۹۵۷) - م

داریم که آیا می‌توان اهداف خاصی را در زندگی او یافت؟^۱ ار «احساس هدفداری»^۲ در زندگی هم می‌توانیم حرف بریم، مثل آن‌ها که فردی شکوه می‌کند زندگی‌اش فاقد چنین احساسی است یا نا رضایت خاطر می‌گوید که حالا چنین احساسی دارد کسی هم که عاشق شده است ممکن است بگوید زندگی حالا «سرشار از معنا» است، هرچند که ممکن است نتواند بگوید این معنا چیست.

همچنین، پرسش‌هایی درباره «مسائل کیهانی» و وضع و حال انسان به طور کلی وجود دارد که واژگان «معنا» و «هدف» در مورد آنها مناسب است اگر با «معنای زندگی چیست؟» نمی‌توانیم به حایب برسیم، همچنان می‌توانیم پرسش‌هایی همچون «آیا زندگی بی‌معنا است؟» را پی بگیریم و، چنان‌که خواهیم دید، استدلال‌های مختلفی پیش کشیده‌اند تا نشان دهند زندگی انسان، در واقع، بی‌معنا است همچنین، باید آماده‌تر درک این معنا باشیم که وقتی افراد درباره معنای زندگی می‌پرسند یا استدلال می‌کنند، دارند این نگرانی را ابراز می‌کنند که زندگی انسان، نه بیان مسامحه‌آمیز، «مشکلی دارد» و وضع و حال انسان دچار نارضایتی یا نقضی است که واژه «بی‌معنا» یا پرسش «یعنی چه؟» در مورد آن بنا است چنین دغدغه‌هایی ممکن است نتیجهٔ مثلاً غور و بررسی علمی دربارهٔ حایگاه انسان در کائنات یا تأملاتی در باب روال ناگیر آثار آدمی باشد کسی که می‌پذیرد کاربرد واژه‌ای مانند «هدف» برای فعالیت‌های زندگی، ولی نه برای خود زندگی، کاملاً بنا است، ممکن است نار هم نتواند آرزو کند که ای کاش می‌شد این واژه را برای خود زندگی هم به کار برد و همان‌طور که می‌توانیم به «هدف از بیل چیست؟» پاسخ دهیم، می‌توانستیم پاسخی

ویتگنشتاین می‌گفت کار فلسفه این است که «واژه‌ها را از کاربرد مانع‌الطبیعی‌شان به کاربرد روزمره‌شان بازگرداند»^۱، و این کار در مورد موضوع ما همان‌قدر مهم است که در مورد هر موضوع دیگری «معنا» واژه‌ای است که رورانه به کار می‌رود معنای فلان واژه چیست (اگر اصلاً معنایی داشته باشد)؟ معنای آن حرفش چه بود؟ معنای پایین آمدن برج سود یا اسیدی شدن خاک ناعچه چیست؟ ممکن است پاسخ گفتن به این پرسش‌ها دشوار باشد، ولی این برای آن نوع پاسخی که در پیش‌اش هستیم مشکلی نه وجود نمی‌آورد اما در مورد پرسش از معنای زندگی قصیه این‌گونه نیست مشکلی که در اینجا با آن مواجه‌ایم این است که گویی از ما دربارهٔ معنای چمن یا اقیانوس اطلس پرسیده‌اند

وقتی از هدف زندگی می‌پرسد، مشکل مشابهی در مورد «هدف» نه وجود می‌آید کاربرد روزمرهٔ این واژه با اعمال یا مصنوعات انسانی مرتبط است می‌پرسیم هدف از فلان عمل یا مصوع چیست و انتظار داریم که بگویند برخی بیارها یا امیال آدمی را برطرف می‌کند اما زندگی عمل یا مصوع نیست و معلوم نیست رویکرد ما به پرسش از هدف زندگی یا معنای زندگی، اگر اصلاً معنایی داشته باشد، چه باید باشد.

با این حال، پرسش‌های مربوط به معنا و هدف می‌تواند به شیوه‌هایی دیگر در مورد زندگی مطرح شود در این شیوه‌ها، این واژه‌ها کاربردی دارند که به اندازهٔ کافی آشنا است این مسئله به‌ویژه در مورد زندگی‌های خاص، در مقابل زندگی به صورت کلی، آشکار است برای مثال، کسی که حالت افسردگی دارد ممکن است زندگی‌اش را بی‌معنا بخواند پل ادوارد می‌بویسد «وقتی می‌پرسیم که آیا زندگی شخص خاصی معنایی دارد یا داشته است، معمولاً نه با مسائل کیهانی بلکه با این مسئله سروکار

1 Edwards, Paul (1972) «The Meaning and Value of Life», in *The Encyclopedia of Philosophy*, vol 4, Ed-in-Chief, Paul Edwards, Macmillan, reprinted in Klemke, E D (ed) (1981) *The Meaning of Life*, Oxford University Press, p 130 (page references are to Klemke)

2 sense of purpose

1 Wittgenstein, L (1967, 3rd edn) *Philosophical Investigations*, Blackwell, Section 116, p 48

که این مسئله دغدغه‌شان باشد بنابراین، انگیزه‌ای هست برای بررسی استدلال‌های کسانی که در این باره نوشته‌اند خوب بود اگر می‌تواستیم پاسخ «نه» یا «نه»‌ی روشی بدهیم (اگرچه بیشتر افراد نه سادگی بیش از اندازه پاسخ بدگمان می‌شدند) اما اگر چنین پاسخی در دست نباشد چه؟ این مسئله علاقه ما را نه پرسش یا انگیزه‌مان را برای اندیشیدن نه استدلال‌های پیشهادشده برای هر دو پاسخ از بین نمی‌برد پس، این نتیجه که هیچ نتیجه‌ای در کار نیست خود نتیجه‌ای مهم است و دست یافتن به آن گام مهمی رو به جلو است

به همین ترتیب، اگر معلوم شود که نمی‌توان هیچ پاسخ مشخصی به پرسش‌های مربوط به معنا و هدف زندگی داد، انگیزه پرسیدن این پرسش‌ها رایل نمی‌شود ما همچنان می‌خواهیم بدانیم چرا این‌گونه است، چه نوع استدلال‌هایی می‌توان پیش نهاد و این مسائل دقیقاً به چه چیزی مربوط اند دست‌کم امیدوارم این کتاب بصیرت‌هایی در این مسیر فراهم آورد

فصل اول

رنج

به علاوه، اگر مرگ پایان عادی و منطقی همه ما است، پس برای چه باید مانع مُردن مردم شد؟ چه سودی دارد که فلان کاسب یا کارمند پنج یا ده سال بیشتر زنده بماند؟ اگر هدف پزشکی تسکین رنج‌ها از طریق درمان باشد، این سؤال بی‌احتیاج در ذهن شکل می‌گیرد برای چه باید رنج‌ها را تسکین داد؟ اولاً، گفته‌اند که رنج اسان را به سوی کمال سوق می‌دهد، ثانیاً، اگر بشر واقعاً یاد بگیرد که رنج خود را ناقص و قطره تسکین دهد، از دین و فلسفه، که تا کنون به تنها محافظت از همه مصیبت‌ها بلکه حتی حوشحتی را در آن می‌یافت، دست خواهد کشید. پوشکین^۱ پیش از مرگ عذاب وحشتناکی کشید و هاینه^۲ بیچاره سال‌ها فلج بود پس چرا فلان آندری ییمییچ^۳ یا ماتریونا ساویشنا^۴ نباید بیمار شود، نه ویژه اگر زندگی‌اش، بدون رنج، به بی‌معنایی و بی‌مرگی زندگی یک آمیب باشد؟ آندری ییمییچ زیر فشار چنین افکاری تسلیم شد و دیگر از اینکه هر روز به بیمارستان برود دست برداشت

(چخوف، «اتاق شماره شش»^۵)

1 Pushkin

2 Heine

3 Andrey Yefimych

4 Matryona Savishna

5 Chekhov, A (1969) "Ward Six", in *Lady with the Lapdog and Other Stories*, Penguin, p. 145

دلایل شوپهاور برای این دیدگاه چیست؟ او مدعی است زندگی اسان سلسله‌ای از ناامیدی‌ها است آدمی «در تمام زندگی‌اش در پی خوشحالی فرصی‌ای تقلا می‌کند که به‌دورت نه آن دست می‌یابد و حتی اگر دست بیابد، صرفاً به ناامیدی‌اش می‌کشد»^۱ او به یاد ما می‌آورد که از پس «سال‌های آکنده از مشقت زندگی»، «دوران ناتوانی و فلاکت پیری، رحر و عذاب‌آحرین بیماری و عاقبت مصائب مرگ»^۲ سرمی‌رسد اغلب برای این وحوه معنی‌وصع و حال اسان مرثیه خوانده‌اند اعراق در اهمیت آنها و فراموش کردن آنچه می‌توان از سوی دیگر گفت آسان است با این حال، دیدگاه معنی و به‌ویژه استدلال‌های شوپهاور چیزی بیش از این در حود دارد او توحه ما را به وحوهی حاص از زندگی، زندگی اسان و حیات نه طور کلی، حلب می‌کند، وحوهی که ظاهراً لارم می‌آورد سگویی کفه‌ترازو در جهت منفی باشد

۱. «ما درد را احساس می‌کنیم اما بی‌دردی را نه»

تفاوت‌های حاصی بین تجربه‌های دردناک و لذت‌بخش وحود دارد که، به نظر شوپنهاور، این نتیحه را به دنال دارند که دردناک‌ها بیشتر تجربه می‌شوند یکی از این تفاوت‌ها به احساس دوام ما مربوط است «هرچه لحظات لذت‌بخش‌تر باشد، تندتر می‌گذرند و هرچه دردناک‌تر باشد، کندتر»^۳ ممکن است بگوئید آنچه باید به حساب بیاید دوام واقعی است نه دوام ظاهری اما در این سیاق نمود مهم‌تر است اگر من تجربه دردناکی داشته باشم که به بطرم ساعت‌ها دوام یافته است، آگاهی به اینکه مدت دوام واقعاً و بر اساس ساعت بسیار کمتر از آن چیزی بوده است که

از بین همه متعلقات اررشمند اسان یکی هست که اهمیتی حاص دارد زندگی اسان می‌گوئید زندگی اسان اررشمندترین چیز است چرا ناید این‌گونه باشد؟ یک پاسخ این است که بدون آن، اسان حوشحت نخواهد بود اما آیا زندگی بیشتر حوشحتی است تا بدحتی؟ به نظر برحی واضح است که این‌گونه است و دست‌کم برای بیشتر مردم کفه‌ترازو به سمت پاسخ مثبت سگین‌تر است اما برحی دیدگاه محالف را هم واضح دیده‌اند در قرن هجدهم، هیوم می‌توانست فرص بگیرد که پاسخ معنی را می‌توان بدیهی انگاشت

فلاکت‌های زندگی، بدحتی آدمی، فساد کلی طبیعت ما، شادی ناسنده
لذت‌ها و ثروت‌ها و افتحارات ما، این‌گونه تعابیر تقریباً در ریان ما
ضرب‌المثل شده است و چه کسی می‌تواند تردید کند در آنچه همه
آدمیان از تجربه بی‌واسطه حود گفته‌اند؟^۴

اگر این‌گونه باشد، زندگی چه فایده‌ای دارد؟ به نظر شوپنهاور، فیلسوف قرن نوردهم، هیچ فایده‌ای ندارد، حر ترس از مرگ او در صفحات پایانی فصلی که «در ناب پوچی و ریح زندگی» نوشته است به برحی از متفکران بزرگ جهان، از هومر و هراکلیتوس به این سو، توسل می‌جوئید تا از دیدگاه معنی حود حمایت کند او می‌گوئید سوئیت^۲ «ار همان آعار، مراسم حش سالرور تولدش را نه به رمایی برای شادی بلکه نه رمایی برای اندوه ندل کرد و در آن رور، ندی از کتاب مقدس را می‌خواند که در آن یعقوب بر روری که بطفه‌اش سسته شد مرثیه می‌خواند و برین می‌کند». شوپنهاور، هم‌بوا با نایرون^۳، نتیحه می‌گیرد که «سودن بهتر است»^۴

1 Hume, David (1779) *Dialogues Concerning Natural Religion*, Bobbs-Merrill, 1970 edn, p 145

2 حاناتان سوئیت، بویسده بریتانیایی (۱۶۶۷-۱۷۴۵) -

3 حرح گوردون نایرون، شاعر بزرگ انگلیسی (۱۷۸۸-۱۸۲۴) -

4 Schopenhauer, A (1851) *The World as Will and Representation*, vol II, Dover, 1969 edn, pp 586-8

1 Schopenhauer, A (1851) "On the Vanity of Existence", in *Essays and Aphorisms*, Penguin, 1970 edn, p 52

2 *Ibid*, p 54

3 *The World as Will and Representation*, vol II, Dover, p 757